

معرفت

(مثنوی فلسفی، به وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن)

معرفت نوری ست بر جانِ جهان بی نقاب،
می‌گشاید چشم دل را، بر حقیقت بی حجاب.

درکِ اشیاء جهان از رهگذرهای شعور،
می‌برد ما را سوی اصل معنا، از غرور.

عقل و دانش، نور فهم هستی بی نقش‌اند،
هرچه دارند از حضور آگاهی‌ست، نقش‌اند.

ذاتِ اشیا را چو در آیینهِ اندیشه دید،
راز خلقت را به اشراقِ درون باید شنید.

دیدنِ ظاهر، به تنهایی ره دانایی نیست،
زان‌که نور معرفت، بیرون ز ادراکِ حواس است.

با شهودِ عقل، جان را راه روشن می‌شود،
ظلمتِ پندار کهنه، کم‌کم از هم می‌رود.

هرچه در هستی‌ست، با قانون نفی آفریند،
زان‌میان وحدت ز دل‌های شکاف افتد پدید.

سوی نو بینی، در این دوران، نیاز ماست بس،
زان‌که دانش در نهاد ماده دارد راز و کس.

فیزیکِ نو، راهی از جنس تفکر پیش‌ساخت،
تا بفهمیم از جهان، آن‌چیز را کو بود «ناب».

ذره‌ها در جنبش و چرخش، نمایان گر شدند،
در دل حرکت، تمامی رازها روشن شدند.

ما نمی‌بینیم جز آن را که حس درکش کند،
لیک با ذهن و خرد، باید جهان دیگر شناخت.

در گذر از چارچوب‌های کهن بی‌پایه، باز،
باید اندیشید تا یابیم سوی راز و راز.

خانه‌ی عقل و فروغ است آن سرای معرفت،
در درون آن، چراغی هست از مهر و صفا.

من در آن‌جا، همچو شاگردی نشستم با ادب،
تا بخوانم درس هستی را ز چشمانِ خرد.

در نگاه عقل، خویش از نو شناختم در این،
در مسیر نو شدن، دیدم حقیقت را یقین.
درس آزادی، دگرگونی، تکامل، راه ماست،
زان‌که در تغییر، جان آدمی برپاست راست.
در مدار اضداد، وحدت می‌درخشد همچو نور،
این همان قانون هستیست در این خاک و نور.
ما به معرفت، جهان نو بنا کردیم باز،
با حقیقت، می‌رویم آرام تا خورشید راز.
معرفت، آرام جان است و فروغ جان ما،
راستی، آئینه‌ای باشد در آن روح خدا.

دکتر بصیر کامجو

9 جولای 2020 میلادی